

انقلاب اسلامی و افقی که در پیش است

پیرانه سرم، عشق جوانی به سر افتاد  
وان راز که در دل بنهفتم به درافتاد  
از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر  
ای دیده! نگه کن که به دام که درافتاد؟  
دردا که از آن آهوی مشکین سیه چشم  
چون نافه بسی خون دلم در جگر افتاد  
از رهگذر خاک سر کوی شما بود  
هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد  
مژگان تو تا تیغ جهانگیر بر آورد  
بس کشته دل زنده که بر یک دگر افتاد  
بس تجربه کردیم در این دیر مکافات  
با دُرد کشان هر که درافتاد برافتاد  
گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگرود  
با طینت اصلی چه کند؟ بدگهر افتاد  
حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود  
بس طرفه حریفی است کش اکنون به سر افتاد

=====

پیرانه سرم، عشق جوانی به سر افتاد  
وان راز که در دل بنهفتم به درافتاد

جناب حافظ از نتایج راهی گزارش می دهند که برایشان در زمان پیری پیش آمد و آن عشقی که چون راز، امکان گفتن از آن نبود را به نحوی به ظهور آوردند. می فرمایند در مسیری قرار دارم که آن عشق جوانی که همراه با شور و امید بود، در پیری به سراغم آمد و این بهترین نحوه بودن است که انسان بتواند در پیری که به ظاهر وقت پیری و محافظه کاری است، با آن عشق روبه رو شود و از طریق آن عشق رازی که در دل سالک همواره غیر قابل ظهور است، به کمک آن عشق به ظهور آید تا انسان در جامعیت خاصی قرار گیرد، جامعیت عشق جوانی و به میان آوردن رازی که پیران در درون خود دارند و این بهترین خبر است برای کسی که می خواهد سر پیری، جوان باشد و در عین این جهانی، آن جهانی گردد. نمونه روشن این نوع زیست در جهان در این تاریخ را می توان در حضرت روح

الله «رضوان الله تعالى عليه» ملاحظه کرد و این راهی است که با انقلاب اسلامی اگر صادقانه در آن قدم بگذاریم برای هر کس پیش می آید.

=====

### **از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر ای دیده! نگه کن که به دام که در افتاد؟**

در شرایطی هستم که از راه نظر کردن و با یک نگاه، مرغ دلم پر کشید به سوی جانان و هواگیر شد. هان ای دیده! توجه کن که چه اندازه زیبا به دام محبوبی افتادی که در طلب آن بودی. این معجزه نظر بازی سالک است که چگونه با هر نگاهی که به هر رخدادی می اندازد، به محبوب ازلی خود منتقل می شود که گویا هیچ چیز در این عالم جز نگاه به او در میان نیست.

=====

### **دردا که از آن آهوی مشکین سیه چشم چون نافه بسی خون دلم در جگر افتاد**

آری! صد ناله و درد که چگونه با نظر به جلوه محبوب ازلی، آن چنان جانم مست جلوه عطر آگین او می شود که جگرم خون می گردد و در مقابل جلوات او وجودم آب می شود و این قصه اُنس با محبوبی است که مرغ دلم به سوی او پر کشید. قصه افقی است که در این تاریخ در پیش روی شهید حججی ها و حاج قاسم ها است.

=====

### **از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد**

ای محبوب جانان! اگر نسیم سحر بوی عطر آگین نافه آهوی سیه چشم را در دست دارد و آن را بر هر کوی و برزن می پراکند و همه را مست توجه به جمال محبوب ازلی می کند، همه و همه به جهت آن بود که نسیم سحر از خاک سر کوی شما گذر کرده و حامل پیامی است که از طرف حضرت محبوب به جانها می رساند و آن را در شور و شعف عشق و امید قرار داده، چیزی که از طریق شهید حججی و شهید حاج قاسم سلیمانی بر جانها وزیدن گرفت و نه یک ملت که ملت ها را سرمست نسیم معطری کرد که بوی عهدی را می داد که هر کس با خدای خود بسته بود و

نسیم حضور آن شهدای عزیز، ملت‌ها را متذکر امری کرد که از یاد برده بودند و وجدان عمومی به خود آمد و لذا در ادامه می‌فرماید:

=====

### **مژگان تو تا تیغ جهانگیر بر آورد بس کشته دل زنده که بر یک دگر افتاد**

آن‌گاه که با نگاه تیز خود همانند تیری جهانگیر، به سوی آن کس که دل به تو سپرده نظر کردی، چه کشته‌های دل زنده را بر جای گذاردی که هیچ کدام سر از پا نمی‌شناختند. این داستانِ انسان‌هایی است که دل به حضرت محبوب می‌سپارند و در تیررس نظر مبارک او قرار می‌گیرند تا او به آن‌ها نظر کند و در عینِ زنده دلی کشته نظر مبارک او گردند. اینان توانستند کربلای جبهه‌ها را به پا کنند و مست نظر محبوب گردند و دشمنان خدا را به فلاکت اندازند.

=====

### **بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با دُردکشان هر که در افتاد بر افتاد**

این یک قاعده تجربه شده است و سنتی است لا یتغیر در این عالم که هر کس با اهل توحید که به عمیق‌ترین و اصیل‌ترین وجه عالم نظر دارند، به مقابله برخاست، حتماً به فلاکت فرو می‌افتد. دُردکشان، یعنی کسانی که از ظاهر عبور کرده و به بواطن عالم نظر دارند مانند کسی که به ته ظرف شراب نظر می‌اندازد و آن را می‌نوشد.

### **گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگرود با طینت اصلی چه کند؟ بد گهر افتاد**

همان‌طور که سنگ سیاه هر اندازه تلاش کند لعل نمی‌شود و به درخشندگی دست نمی‌یابد، آن کس که خود را درست تعریف نکرده و زندگی را بد می‌فهمد، هر اندازه هم خود را به ظاهر دوست دار دُردکشان و اهل توحید قرار دهد، در نهایت باطن او کار خود را می‌کند و سر در اردوگاه دشمنان اسلام در می‌آورد. زیرا با حق و حقیقت، صادقانه برخورد نکرد، فکر کرد اگر چند روز خود را در کنار انقلابیون جا بزند سرنوشت شهید حججی‌ها و حاج قاسم‌ها نصیبش می‌شود.

=====

## حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود

### بس طرفه حریفی است کش اکنون به سر افتاد

این حافظ است که همواره بر عهد خود پایدار است و سر زلف بتان و نظر به تجلیات ربّانی را همواره در دست دارد و دل را به جای دیگر منحرف نمی‌کند و از این جهت نتیجه کاریش این می‌شود که اکنون حریفی است آزموده و دلش همواره مشغول اُنس با محبوب است و بودنِ خود را عین بقاء با حضرت محبوب می‌یابد. چیزی که با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی برای انسان‌های این دوران پیش می‌آید و خود را ذیل اراده توحیدی حضرت حق احساس می‌کنند.

والسلام